ارزش و افتخارات طلبه

محمد عالم‌زاده نوری

جهت تهیه نسخه چاپ شده با ایمیل noori@noori.ir ویا

شماره ۰۹۱۹۱۴۷۶۶۹۶ تماس حاصل نمائید

مقدمه

حوزه‌های علمیه شیعه همواره کانون تربیت نخبگـان و فرزانگـانی بـوده اسـت کـه رسـالت پاسـداری از معارف اسلامی و انتشار آن را در طول اعصار و قرون بر دوش داشته‌اند. دانشمندانی که با سلاح علم و قلم و کلام به احیا و اصلاح جوامع انسانی همت گمارند و واسطهٔ فیض دریافت پیام خدا و کسب معرفـت و بصیرت گردند.

آیین آسمانی اسلام که با ندای «اِقرأ بِاسمِ رَبّک الّذی خَلَقَ» بر کرهٔ خاکی فرود آمد، چنان بـر تربیـت ایـن مرزبانان اعتقادی و مربیان انسانیت ارج نهاد که بـه انـدک زمـانی وجهـهٔ غالـب اجتمـاع اسـلامی، وجهـهٔ علم‌آموزی و دانش‌پژوهی گشت و در دامان گستردهٔ آن، حوزه‌های پررونق علمـی و دانـش‌هـای فـراوان اسلامی پدید آمد. قرآن کریم خود بنیانگـذار حـوزه‌هـای اسـلام‌پژوهـی و اسـلام‌گسـتری بـود و فرمـان «لِیتَفَقَّهوا فِی الدّینِ وَ لِینذِروا قَومَهُم إذا رَجَعوا إلَیهِم» صادر کرد. پیام‌آور این کتاب (ص)، دانشمندان دینـی را مثال ستارگان آسمان دانست که بدان‌ها تاریکی‌ها زدوده می‌شود[1].

امیرمؤمنان (ع) در خطاب معروف خود به کمیل هر آن کس را که نه دانشمند ربانی و نـه دانـش‌آمـوزِ در راه رستگاری باشد، فرومایه‌ای ناچیز می‌شمارد که به هر بانگی و با هر بادی به سویی روان گردد.[2]

حوزهٔ علمیه مرکز پرورش آن دانشمندان ربانی است و طلبـه همـان آموزنـده و جوینـده‌ای اسـت کـه در مسیر «شدن» قرار گرفته است. طلبهٔ امروز رهبر دینی و پیشوای فکری فردای جامعـه اسـت و گنجینـه‌ای در اختیار دارد که بهره‌مندی از آن معماری «تمدن بزرگ اسلامی» را در جامعهٔ جهانی ضمانت می‌کند.

آنان که معنای عمیق انتظار را به خوبی آموخته‌اند و چشـم بـه راه پیـدایش آن فـردای تابنـاک در جهـان غم‌زدهٔ امروزند، تربیت این نخبگـان و فرزانگـان و مصـلحان اجتمـاعی را جـز از حـوزه‌هـای علمیـه و از سیمای همین طلبه‌های امروز سراغ نمی‌گیرند.

بی تردید تلاش برای پرورش جامع طلاب و خدمت به فرایند رشد و تعالی آنان، مسیر آن آرمـان جهـانی را هموار می‌سازد و آن افق تابناک را نزدیک‌تر می‌سازد.

این مقاله به هدف تبیین عالم طلبگی و ترسیم فضای عمومی فعالیت‌های حوزوی خطاب بـه طلبـهٔ مبتـدی نوشته شده و در قالب نامه‌ای سـاده و داسـتان‌واره‌ای صـمیمی تـلاش کـرده طلبـه را بـا هویـت صـنفی خویش، رسالت‌های فردا و آسیب‌ها و آفت‌های میانه راه آشنا سازد و با مقایسهٔ شخصیت‌هـای موفـق و ناموفق حوزوی گام کوچکی در راه‌نمایی و دست‌گیری طلبه در آغاز حرکت خویش بردارد. هم‌چنین همهٔ جوانانی که برای انتخاب میان طلبگی و دیگر مسیرها نیازمنـد آگـاهی از هویـت صـنفی و فضـای کـاری حوزه و روحانیت هستند از این اثر بهره خواهند برد.

[1] قالَ النّبیّ(ص): انّ مَثَلَ العُلماءِ فی الارضِ کَمَثَلِ النّجومِ فی السّماءِ یُهتَدی بِها فی ظُلُماتِ البَرّ وَ البَحرِ. الحیاه ج۲، ص ۲۷۶.

[2] قالَ عَلیّ (ع): النّاسُ ثَلاثَه فَعالمٌ ربّانیّ، وَ مُتَعَلّمٌ عَلی سَبیلِ نَجاهٍ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷.

از آن تاریخ ۱۵ سال می‌گذرد؛ از آن تاریخ که من و تو کنار یک‌دیگر روی یک نیمکت در کلاس درس دبیرستان نشسته بودیم. آن سال من و تو، هر دو در کنکور قبول شدیم، امّا من در مقابل اصرار تو، پدر و مادر، فامیل، اهل محل و بچه‌های مسجد پافشاری کردم و به حوزه رفتم و تو در دانشگاه مشغول تحصیل شدی. این اولین بار بود که من و تو از هم جدا شدیم، خوب به یاد دارم به من می‌گفتی: «دانشگاه هم نیروی متعهد نیاز دارد، بحران امروز جامعهٔ ما، کمبود متخصص بسیجی است، مگر این مملکت پزشک متدین نمی‌خواهد؟ اگر خوب‌ها، همه به حوزه بروند، خیلی از سنگرها خالی می‌ماند». هر بار که به منزل می‌آمدم، از طرف بچه‌های محل، به صراحت یا کنایه مورد تمسخر قرار می‌گرفتم: «حاج آقا بی زحمت یک استخاره بفرمایید! آقا شیخ یک روضه هزار تومانی لطف کنید! صبحکم اللّه بالخیر و العافیه! یک مجلس فاتحه فلان جا برایتان رزرو کرده‌ایم و.. . ».

نگاه‌های بابا و ماماان هم پر از گلایه و اعتراض بود و بیش از آن ترحم. بابا می‌گفت: «پسرجان به اقبال خود پشت نکن، جوان‌های این مملکت چقدر آرزو دارند دانشگاه قبول شوند، حتی دانشگاه آزاد. شب و روز درس می‌خوانند، نذر و نیاز می‌کنند، آن وقت تو در بهترین رشته و در بهترین دانشگاه قبول شده‌ای، ناز می‌کنی! اگر به فکر خودت نیستی، لااقل به فکر آبروی ما باش». مامان می‌گفت: «فردا که بخواهی زن بگیری نه پول داری، نه کار و نه مسکن. چه کسی زندگی با تو را می‌پذیرد؟ » داداش می‌گفت: «چند وقت دیگر که عمامه سرت بگذاری، سایه‌ات را با تیر می‌زنند، توی خیابان متلک و مارمولک می‌شنوی، همهٔ کمبودهای مملکت را از چشم تو می‌بینند، آخر شب اگر در میدان شهر باشی، هدف پرتاب گوجه و تخم مرغ خواهی شد، هیچ‌کس تحویلت نمی‌گیرد.. . . اگر می‌خواهی خدمت کنی، باید به دانشگاه بروی. اگر می‌خواهی محترم باشی، باز هم باید به دانشگاه بروی. این روزگار غیر از زمان قدیم است که دست آخوندها را می‌بوسیدند.. . »

سعید می‌گفت: «قم خط تولید انبوه آخوند راه انداخته، مملکت که این همه روضه‌خوان نمی‌خواهد. در عصر ماهواره و اتم، علم در دنیا حرف اول را می‌زند. »

آن روزها من جواب قانع‌کننده‌ای برای شما نداشتم، ولی یک احساس عجیب در وجود من، یک نیروی نامرئی و یک عشق که آن را بسیار مقدس می‌یافتم مرا به قم می‌کشانید. اگر لطف خدا مرا با حاج آقا آشنا نکرده بود، شاید من هم مثل اکبر، همان سال‌های اول، حوزه را رها می‌کردم. چه ایامی غریبی بر ما گذشت و چه حوادث درس آموزی! در این سال‌ها علاوه بر اکبر، برای خیلی از دوستان ما اتفاقات عجیبی افتاد.

اکبر به دنبال سعادت و خودسازی به حوزه آمده بود؛ همیشه می‌گفت: «می‌خواهم آدم بشوم و هیچ جایی بهتر از حوزه آدم، پرورش نمی‌دهد». ولی وقتی به حوزه آمد و دید طلبه‌ها هم آدم‌های معمولی هستند، گاهی فوتبال بازی می‌کنند، گاهی تلویزیون نگاه می‌کنند، گاهی برای هم لطیفه می‌گویند و گاهی تخمه می‌خورند، سخت به تعارض افتاده بود و به قول معروف شوکه شده بود. چند سال هم که در حوزه، ادبیات عربی و منطق خواند، پاک پشیمان شد و به این بهانه که ما آمده بودیم، قرآن، اخلاق و عرفان بیاموزیم، نه این‌که «ضَرَبَ زیراباً» یاد بگیریم، حوزه را رها کرد.

جواد هم از اول تحت تأثیر قدرت علمی علامه جعفری وارد حوزه شد، امّا وقتی کتاب‌های قدیمی حوزه را دید، حوصله‌اش سر رفت. می‌گفت: «صرف و نحو مگر چقدر اهمیت دارد که این همه باید تکرار شود؟ چرا در حوزه ریاضیات و نجوم درس نمی‌دهند؟ چرا روان‌شناسی و فلسفه هگل نمی‌خوانیم؟. . . ».

آخرش هم سر از رشتهٔ کامپیوتر دانشگاه در آورد.

علی‌رضا از باب وظیفه‌شناسی، آن‌قدر درس می‌خواند که سردرد گرفت. هر گاه به او سر می‌زدم، گوشی واکمن در گوشش بود و نوار درسی گوش می‌کرد. می‌خواست خیلی زود بر همهٔ علوم حوزه بلکه دنیا مسلط شود. می‌گفت: «اگر از وقت خود خوب استفاده نکنیم، شهریهٔ حوزه برای ما جایز نیست. » برای همین سر سفره هم کتاب می‌خواند، درس معارف گوش می‌کرد، یادداشت‌هایش را ویرایش می‌کرد، مجله‌ها را ورق می‌زد؛ آن قدر که پس از چهار سال مبتلا به میگرن سخت و سر دردهای بدخیم شد. دکترها به او گفته بودند: «چند سال باید مطالعه را تعطیل کنی»، حتی از مرور عناوین درشت روزنامه نیز منعش کرده بودند. بالاخره مجبور شد طلبگی را رها کند.

محمّدحسین هم نمی‌دانم با چه کسی آشنا شده بود که مرتب روزه می‌گرفت، غذاهای چرب و شیرین نمی‌خورد، کم حرف می‌زد، کم می‌خوابید.. . . او هم پنج سال بیش‌تر دوام نیاورد. بعد خون‌ریزی معده کرد و رعشه گرفت، به شهرشان بازگشت و با حمایت پدرش، یک مغازه کتاب فروشی باز کرد.

سیادت از همان سال اول کتاب‌های روشنفکری می‌خواند. اوایل به این نتیجه رسیده بود که عالم دین باید از همهٔ علوم روز سر در بیاورد و مرجع تقلید باید فیزیک و شیمی و ریاضی هم بداند. از طرفی می‌گفت ما هیچ وقت نمی‌توانیم با اصل دین آشنا شویم و هر چه تلاش کنیم، فقط به یک قرائت و برداشت بشری از آن می‌رسیم. بعدها معتقد شد که علوم انسانی، اقتصاد، روان‌شناسی، مدیریت و حتی اخلاق هیچ ربطی به دین ندارد. بنابراین عقل مستقل انسان با تحلیل و تجربه، قواعد آن را به‌دست می‌آورد. دین فقط ارتباط انسان با خدا را سامان می‌دهد که آن هم یک تجربهٔ معنوی است. بعد هم به این نتیجه رسید که نان خوردن از رهگذر دانش دین یک نوع مفت‌خوری و بی‌مسؤولیتی است. طلبه باید از دسترنج خود روزی بخورد و کلّ بر جامعه نباشد. به‌علاوه برای آشنایی با دین لازم نیست طلبه باشیم. استفاده از قرآن و حدیث فقط در انحصار عمامه به سرها نیست. در هر شغل دیگری هم می‌توان سخن خدا را فهمید. برداشت ما از قرآن

حجیت دارد و محترم است، زیرا راه حق در یک راه منحصر نیست و به تعداد انسان‌ها راه مستقیم وجود دارد. او می‌گفت: «گوهر دین جاودانه و خواستنی است، امّا ظواهر این آموزه‌ها تابع فرهنگ و رسوم زمانه است. آن‌چه باید در انسان به وجودآید، همان جوهره و هستهٔ سخت دین است. بنابراین نباید نسبت به ظواهر و احکام و آداب سخت‌گیری داشت و به پوستهٔ دین اهمیت داد». او حوزه‌های علمیه را متهم می‌کرد که به فقه و احکام، بیش از اندازه می‌پردازد. در نهایت سر از دانشگاه درآورد و هر وقت سر صحبت باز می‌شد، از جمع دوستان می‌خواست که با تسامح و تساهل با اعتقادات او برخورد کنند.

داود از اول به نظام آموزشی حوزه انتقاد داشت. می‌گفت: «طلبه لابه‌لای عبارات عجق وجق و متون پر پیچ و خم حوزه گم می‌شود، این همه معطلی اصلاً برای نیازهای طلبه ضرورت ندارد. در دنیای امروز، باید برای **آموزش** کمترین زمان را صرف کرد و سریع و بی تکلّف پیش رفت». برای همین، ٦ سال اول را در دو سال و نیم خواند، ولی در هیچ یک از رشته‌های تخصصی قبول نشد و همین موجب سرخوردگی او شد.

او هنوز که هنوز است از برنامه حوزه گلایه دارد و چون توان استفاده از متون سنگین را ندارد، سیستم علمی حوزه را ناکارآمد می‌داند. یک‌بار به او گفتم، «چرا حوزه را رها نمی‌کنی؟ » گفت: «دیگر دیر شده است، مردم چه می‌گویند؟ » گفتم: «چرا به دنبال کاری که به آن علاقه و در آن استعداد داری نمی‌روی؟ تحصیل حوزه برای تو فایده‌ای ندارد! ». گفت: «در این وضعیت، اگر به کار دیگری بپردازم و از حوزه خارج شوم، یا می‌گویند بی‌سواد است یا متهم به خلع لباس و اخراج از حوزه می‌شوم». از آن زمان تا به حال، هشت سال می‌گذرد، ولی برنامه‌اش فرقی نکرده است.

قاسم و ابراهیم معتقد بودند که طلبه باید از جریانات سیاسی آگاه باشد، حجره آن‌ها، مرکز بولتن و روزنامه بود و همیشه آخرین رویدادها و اطلاعات را با چند رنگ تحلیل و تفسیر، می‌شد آن‌جا پیدا کرد. معمولاً تا چند ساعت پس از نیمه شب، به جر و بحث سیاسی می‌پرداختند و به همه چیز و همه کس کار داشتند. چند دفعه با مدیر مدرسه مجادله کردند که چرا در مورد جریانات روز بیانیه صادر نمی‌کند؟ کلاس‌های درس را به طور مرتب شرکت نمی‌کردند. به همین‌خاطر همیشه با واحد حضور و غیاب مدرسه مشکل داشتند. الآن هم که می‌بینی از فعالان سیاسی یکی از احزاب هستند و درس را کنار گذاشته‌اند.

احسان که سال‌های اول طلبگی خیلی به تحصیل علاقه‌مند بود، پس از چند سال معلّم عربی دبیرستان شد و بعد هم یک مرکز ترجمه و آموزش زبان عربی باز کرد. شبیه مجتبی که اول طلبه‌ها را به فراگیری کامپیوتر و تسلط بر ابزارهای نوین پژوهش دعوت می‌کرد، بعد هم خودش آن‌قدر در این رشته غرق شد که طلبگی را رها کرد و یک موسسه آموزش علوم کامپیوتری دایر کرد. عین همین داستان، در باره یکی دیگر از رفقا که به هنر علاقه‌مند بود، پیش آمد.

جعفر پس از دو سال که به سختی و فشار درس‌ها را تحمل کرد، احساس وظیفه کرد که در مسجد روستای

زادگاهش، یک کانون فرهنگی تأسیس کند و بچه‌ها را تحت پوشش بگیرد. الآن بیش از ۱۰ سال است که در آن‌جا مشغول فعالیت است؛ بیش‌تر روزها را به کشاورزی می‌پردازد و شب‌ها هم در مسجد برای مردم مسئله می‌گوید.

مرتضی علی‌رغم علاقهٔ فراوان و تلاش پی‌گیری که داشت، دروس حوزه را خوب درک نمی‌کرد. وقتی مشکلات اقتصادی بر او فشار آورد، ترجیح داد درس را کنار بگذارد. الآن هم در یکی از پاساژهای قم پارچه فروشی می‌کند.

دوست دیگری هست که زندگی عجیبی دارد؛ از ابتدای طلبگی به شدت اهل کار علمی است، کمتر با کسی دوست می‌شود، بلکه کمتر با دوستی حرف می‌زند. یک حجرهٔ کوچک یک نفره، زیر پلهٔ مدرسه گرفته و صبح و شام سرش در کتاب است. خودش مدعی است که در ۲۵ سالگی مجتهد شده. من هم بعید نمی‌دانم. البته از فضاهای جدید علم فقه اصلاً اطلاع ندارد، فقط به سبک قدیمی کار کرده است. آدم عجیبی است، قدرت گفت و گو با دیگران را ندارد. از حرف‌های غیرعلمی یا بهتر بگویم از حرف‌های غیرفقهی حوصله‌اش سر می‌رود. از مسایل سیاسی و اجتماعی سر در نمی‌آورد. در معامله، کلاه سرش می‌رود. خیلی زودباور و ساده است، به همین جهت از ارتباط با مردم وحشت دارد. گویا در قرن چهارم زندگی می‌کند! زبان و قلمش به سبک ۲۰۰ سال پیش است، نه روزنامه می‌خواند، نه تلویزیون نگاه می‌کند و نه با کتب غیرحوزوی سر و کار دارد، حتی خیابان‌های شهر قم را بلد نیست. به احتمال قوی معنای واژه اینترنت، چت و ایمیل را نمی‌داند. در هیچ ورزشی مهارت ندارد. دوچرخه‌سواری هم یاد نگرفته است.

من هر چه فکر می‌کنم نمی‌فهمم این همه اطلاعات فقهی که جمع کرده، به چه دردی می‌خورد و چه گرهی را باز می‌کند؟ مشکل بزرگ او این است که چون سنش بالا رفته، به‌دست آوردن این مهارت‌های اجتماعی برای او بسیار دشوار شده و خودش هم به کلی ناامید است.

به هر حال، ۱۵ سال گذشت. امروز تو در شمال شهر، در یک مرکز معتبر صنعتی مشغول کار هستی و ماهیانه بیش از ۱۰ برابر من درآمد داری. الحمدللّه خانه، ماشین، کامپیوتر، موبایل و امکانات هم داری. امیدوارم یک همسر خوب برایت پیدا شود و به قول خودت «حرّیت» تو را نقطه‌دار کند. من هم برایت دعا می‌کنم، به شرط این‌که از این طومار بلند که برای ویژگی‌های همسر آینده‌ات نوشته‌ای قدری کوتاه بیایی. دیروز ۲۰ دقیقه برای مطالعهٔ آن وقت گذاشتم. اگر موضوع آن را نمی‌دانستم، فکر می‌کردم مقاله‌ای درباره ملکهٔ سبا نوشته‌ای!

حسین جان من و تو در یک روز و از یک مادر متولّد شده‌ایم و در یک خانواده تربیت یافته‌ایم. بیش از همهٔ برادرها با هم صمیمی هستیم و حرف دل هم‌دیگر را خیلی خوب می‌فهمیم. در موضوعات مختلف ساعت‌ها با هم گفت و گو کرده‌ایم و شاید موضوعی نباشد که تیغ مباحثهٔ ما آن را کالبد شکافی نکرده باشد. دربارهٔ حوزه و روحانیت هم، سال‌هاست که گفت و گو می‌کنیم و من کتاب‌های زیادی در این

موضوع به تو پیشنهاد داده‌ام. به همین دلیل، کمی از سؤال تو شگفت زده شدم. راستش انتظار نداشتم چنین قضاوتی داشته باشی. به احتمال قوی آن کتاب‌ها را به‌خوبی نخوانده‌ای. به هر حال مجبورم کردی که با این نامهٔ مفصل، سرت را به درد بیاورم و البته مثل همیشه خوشحال و از تو ممنونم که با اخلاص و صفای قلب و با دقت نظر و تیزهوشی، نکات ارزنده‌ای را یادآوری کردی.

من در این ۱۵ سال بیشتر به تحصیل مشغول بوده‌ام و الآن دورهٔ عالی تحصیلات حوزوی یعنی درس خارج را می‌گذرانم. اندکی بیشتر به پایان تحصیل من نمانده است. این‌گونه نیست که من تا پایان عمر در قم بمانم. هر روز صبح به کلاس درس بروم و دائم به مباحثه و مطالعه مشغول باشم. من از نیازهای اجتماع غافل نیستم. همین الآن هم در کنار کار تحصیل، فعالیت‌های دیگری، از جمله تدریس، تحقیق، تالیف و تبلیغ دارم. در ماه مبارک رمضان، ماه محرم، ایام عزای امام حسین (ع) و بعضی مناسبت‌های دیگر، از قم به مراکز دیگر می‌روم و با متن جامعه از نزدیک ارتباط دارم.

آشنایی با حاج آقا، برای من یک نعمت فوق‌العاده بود؛ گویا او از جانب خدا برای راهنمایی ما مأموریت داشت. مثل یک پدر دلسوز و به قول خودش مثل یک برادر، از احوال ما خبر می‌گرفت و تجربه‌های خود را خالصانه برای ما بیان می‌کرد. در این چند سال چه خدمات ارزنده‌ای برای ما داشت. ما را با شخصیت‌های موفق حوزه و فضلای روشن‌بین موفق آشنا کرد. هر چه می‌دانست، با حوصله به ما یاد داد و با استدلال ما را متقاعد می‌کرد، و هر جا که به بن‌بست می‌رسیدیم، به دیگران ارجاع می‌داد. تذکرهای او ما را در مقابل همه این حکایات که برای اطرافیان‌مان اتفاق افتاد بیمه کرده بود.

درباره انجام عبادات و مستحبات، مرتب سفارش می‌کرد که زیاده‌روی نکنیم. احادیث باب «الاقتصاد فی **العبادة**» را برای ما می‌خواند و می‌گفت: «هاضمهٔ روحی شما، ظرفیت تحمل عبادت فراوان را ندارد، فقط وقتی که اشتهای روحی فراوان دارید، اعمال مستحبی را انجام دهید». بیشتر به واجب و حرام تأکید داشت و می‌گفت: «عمدهٔ همّت انسان باید بر انجام واجب و ترک حرام که مهم‌ترین فرامین خدا هستند، متمرکز باشد».

مفاتیح الجنان را به سوپرمارکتی تشبیه می‌کرد که میوه، لبنیات، انواع غذاهای مقوی و خوراکی‌های مفید در آن یافت می‌شود، می‌گفت: «هیچ‌کس همهٔ غذاهای سوپرمارکت را یک‌باره نمی‌خورد. هر بار به تناسب اشتها، کمی از آن‌ها را باید انتخاب کرد، البته در طی زمان تنوع غذایی را هم باید مراعات کرد. در انجام عبادات هم، روح ما به انواع عبادات، البته در فواصل زمانی مختلف، نیازمند است. تلاوت قرآن، دعا، استغفار، مناجات، توسل، زیارت و نماز، هر کدام به نوبت باید در برنامه ما باشد».

در بارهٔ درس خواندن، مرتب سفارش می‌کرد که درس را در اولویت اول قرار دهیم و به عنوان مهم‌ترین واجب صنفی به آن نگاه کنیم. امّا طوری هم نباشد که در دراز مدّت نتوانیم آن را ادامه دهیم. می‌گفت: «جسم انسان مَرکب و حمّال وجود اوست که باید او را به مقصد برساند؛ اگر به او رسیدگی کافی نکنیم و

کاه و جوی او را به موقع تأمین نکنیم، ما را در نیمه راه وا می‌گذارد».

تغذیهٔ درست، پرهیز از غذاهای مصنوعی و کم‌خاصیت، خوردن میوه و لبنیات، ورزش و تحرک جسمی از توصیه‌های همیشگی او به ما بود. گاهی خودش هم با ما به کوه یا استخر می‌آمد و عملاً ما را به ورزش تشویق می‌کرد.

هر بار که به حوزه انتقاد می‌کردیم، خوب گوش می‌داد و می‌گفت: «قبول! بر فرض به همهٔ این کاستی‌ها اعتراف کنیم و این همه نقطه ضعف را بپذیریم، چه جایی بهتر از حوزه برای آشنایی با معارف دین و مکتب اهل‌بیت (ع) سراغ داری؟ اگر جایی سراغ داری به همان جا برو و وظیفه‌ات را در آنجا، خوب انجام بده». می‌گفت: «حوزه با همهٔ این کاستی‌ها، بهترین مرکز آشنایی با دین خداست. اگر این نقاطِ ضعف را دارد، صدها نقطهٔ قوت هم دارد که می‌توان از آن‌ها بهره گرفت، چرا فقط به نیمهٔ خالی لیوان نگاه می‌کنید؟ دارایی‌ها و سرمایه‌های حوزه بسیار زیاد است. این همه موجودی ارزش‌مند را رها کرده‌اید و روی مشکلات نشسته‌اید! اگر می‌توانید به بهبود وضعیت و رفع مشکلات حوزه کمک کنید، و در حدّی که از وظایف اصلی خود باز نمانید، اقدام اصلاحی داشته باشید و الا از مزایای فراوان حوزه بهره بگیرید، و مثل مردان بزرگ، رشد کنید. »

هر بار تصمیم می‌گرفتیم که یک روش انقلابی پیش بگیریم و از برنامه‌های متعارف حوزه به گونه‌ای خارج شویم، ما را به احتیاط سفارش می‌کرد و می‌گفت: «راه‌های تجربه نشده، بر اساس حساب احتمالات مطمئن نیستند؛ به جای آن‌که از خودتان یک روش بدیع برای درس خواندن در بیاورید، به سیرهٔ بزرگان نگاه کنید و مرتب احوال آن‌ها را بخوانید. نقاط امتیاز آن‌ها را با هم ترکیب کنید و یک الگوی مرکب که شامل امتیازات و برجستگی‌های روش همهٔ آن‌ها باشد، برای خود در نظر بگیرید». جالب است بدانی که ارزش این سفارش حاج آقا اوایل برایم روشن نبود. وقتی به آستانهٔ درس فقه رسیدم ذهن من انبان انتقادات ریز و درشت به کتاب درسی آن (شرح لمعه) بود. به همین جهت اصلاً انگیزهٔ شرکت در کلاس آن را نداشتم. متن فقهی دیگری که به گمانم مفیدتر و پیراسته‌تر بود شناسایی کردم و تصمیم جدّی گرفتم که آن را در دستور کار قرار دهم.. . . چشمت روز بد نبیند! آن کتاب جدید نه استاد داشت، نه شرح داشت، نه نوار درسی داشت و نه ترجمه! نه کسی حاضر شد با من مباحثه کند و نه نظام آموزشی حوزه آن را از من پذیرفت. پایان سال هم مجبور بودم همان لمعه را امتحان دهم. ماحصل داستان این شد که زمان بیشتری صرف کردم و نتیجهٔ کمتری گرفتم! آن وقت به یاد توصیهٔ حاج آقا افتادم و از این که از مشاوره با او در این مورد طفره رفته بودم تأسف خوردم.

از ویژگی‌های حاج آقا این بود که به مطالعهٔ سرگذشت مردان بزرگ اهمیت زیادی می‌داد. یک بار زندگی‌نامهٔ علامهٔ طباطبایی (ع) و یک بار هم زندگی‌نامهٔ پروفسور حسابی را به من هدیه کرد.

برای برنامه‌ریزی، ما را به مطالعه، مشاوره و بررسی عقلانی دعوت می‌کرد. یک‌بار که بدون مطالعه و

مشورت کافی، تنها با توسل به استخاره تصمیم به کاری گرفته بودم، به شدت از من ناراحت شد. بعدها متوجه شدم که با اصل تصمیم من موافق بوده، ولی به شیوهٔ تصمیم‌گیری من اعتراض داشت.

می‌گفت آگاهی‌های موجود شما بسیار ارزش‌مند است، ولی شما، تنها انسان‌هایی نیستید که این آگاهی‌های ارزش‌مند را در اختیار دارید. دیگران هم شاید چندین برابر شما از این آگاهی‌ها جمع کرده‌اند و شما باید از آن‌ها بهره بگیرید. برای ازدواج ۲۵ جلد کتاب به من معرفی کرد و بسیاری از آن‌ها را به من امانت داد که مطالعه کنم. اگر از هر عنوان آن کتاب‌ها فقط یک نکته استفاده کرده باشم، ۲۵ نکتهٔ کارگشا برای آغاز زندگی به‌دست آورده بودم.

قدرت اقناع فوق‌العاده‌ای داشت، معمولاً نصحیت نمی‌کرد؛ مگر آن‌که با ذکر چندین شاهد و استدلال و تمثیل ما را قانع کند. معتقد بود که اگر در بارهٔ یک موضوع در زندگی، به‌خوبی و روش‌مند تصمیم بگیریم و مراحل انتخاب را به‌خوبی طی کنیم، قدرت برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری در وجود ما بالا می‌رود و استقلال شخصیت پیدا می‌کنیم؛ یعنی ماهی‌گیری را می‌آموزیم. به همین جهت، از موعظهٔ بدون دلیل پرهیز می‌کرد. یکی از عبارت‌های عجیبش این بود: «شما به زودی از من عبور می‌کنید». می‌گفت: «اسیر من نشوید، زیرا شما، هم استعداد خوبی دارید و هم تجربهٔ فراوانی به شما منتقل شده، پس بعید نیست که سرعت حرکت شما، بسیار بیشتر از من باشد و از من پیش بیفتید».

حاج آقا با همه رفقا همین رابطه را داشت. همهٔ دوستانی که با او ارتباط داشتند، از رهگذر این ارتباط با زنجیره‌ای از شخصیت‌های موفق حوزه مرتبط شدند و امروز هر یک از آن‌ها از طلّاب موفق حوزه هستند و خدمات ارزنده‌ای دارند.

تقریباً همهٔ دوستان ما با ترجمهٔ قرآن آشنا هستند. اصول کافی و نهج‌البلاغه را کار کرده‌اند. یک دوره آثار شهید مطهری و قسمت عمده‌ای از تفسیر المیزان را خوانده‌اند. توجه به نیازهای اجتماعی را نیز، برای خود یک مسئولیت می‌شمارند.

محسن پس از ۸ سال تحصیل به یکی از کشورهای آفریقایی اعزام شد و مدیریت یک حوزهٔ علمیه را در آن‌جا بر عهده گرفت. یکی از کارهای زیبای او، تأسیس یک هیئت علمی، متشکل از تخصص‌های مختلف، برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تحصیلی و تربیتی برای طلّاب است.

احمد هم، پس از پایهٔ ششم، با یکی از شهرهای جنوبی ایران مرتبط شد و یک هیئت بزرگ را در آن‌جا راه‌اندازی کرد که در آن به سبک جالبی از اعضا ثبت‌نام می‌شود و اطلاعات مربوط به هر یک، کاملاً ثبت می‌گردد. او با تقسیم کار و تلاش ویژه خود، با حدود ۲۰۰۰ جوان ارتباط دارد و بر فعالیت‌های همهٔ آن‌ها نظارت می‌کند. پیش از تأسیس این هیئت، فقط ٦ ماه در حال تحقیق در مورد ویژگی‌های تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی منطقه و شناسایی نیازهای آن بود. بعد هم که کار را شروع کرد، مدّت‌ها طول کشید تا اعتماد بزرگ‌ترها را جلب کرد، بودجه و نیروی لازم را فراهم آورد و سپس جوانان را جذب کرد. این

هیئت، در ابتدای کار، مانند یک نهال کوچک بود که با مراقبت و تلاش مستمر او، اکنون به یک درخت تناور تبدیل شده است.

محمّدمهدی از مبلغان موفق دانشگاه است که مرتب با دانشگاه‌ها و دانشجویان ارتباط دارد. دو ویژگی علمی او، یکی احاطه بر تاریخ تمدن غرب و شاخصه‌های آن است و دیگری تسلط بر آثار شهید آوینی، که از این‌ها برای ارتباط با جوانان و انتقال پیام دین بسیار کمک می‌گیرد. در ایام تبلیغی، معمولاً در خوابگاه‌های دانشجویی می‌ماند و با همهٔ تشکل‌ها صمیمانه مراوده دارد.

عباس منبری توانایی است که در هئیت‌ها و مجالس بزرگ، دعوت می‌شود. او از اوایل طلبگی، با جلسات سخنرانی خطبای نامور انس داشت و نوار سخنرانی آن‌ها را مکرر گوش می‌کرد. نقاط قوت و ضعف آن‌ها را در یک دفتر نوشته بود و برای هر کدام یک کارنامه و برگهٔ ارزش‌یابی تهیه کرده بود. بعدها هم جلسات تمرین خطابه تشکیل داد و خودش در آن جلسات بهترین نقاد و ارزیاب خطابه دوستان بود. با این حال، بیش از همهٔ ویژگی‌ها، برای قوّت محتوای سخنرانی، ارزش قائل است و سخنرانی کم‌مایه و شتابزده را خیانت به حوزه، مردم و اسلام می‌داند.

محمّدتقی یک کانون تحقیقاتی تأسیس کرده و به سؤال‌های دینی و عقیدتی جوانان پاسخ می‌گوید. او پیش از تأسیس این کانون، با همهٔ مراکز پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی در قم ارتباط برقرار کرد و الآن با کمترین نیرو، بهترین کار را ارائه می‌دهد.

شهاب هم در یک مدرسهٔ علمیه، با طلبه‌ها و در یک دانشگاه با جمعی از دانشجویان، ارتباط مستمر دارد. او معتقد است که استمرار این ارتباط، معجزه می‌آفریند و همیشه کار حاج آقا را به عنوان یک نمونهٔ موفق تربیتی تحسین می‌کند.

محمّد قلم خوبی دارد و بسیاری از متون دوستان را ویرایش یا بازنویسی می‌کند. حتماً مقالات فراوان او را در باب مسائل بنیادین اندیشه اسلامی، در نشریات مختلف دیده‌ای. خوب به یاد دارم، اوایل، تقریباً هر شب، نیم ساعت برای نویسندگی وقت گذاشته بود و آثار ادبی قوی را مطالعه می‌کرد. شاید ۹۰ درصد نوشته‌های خود را پس از نوشتن پاره می‌کرد؛ بسیار سخت‌گیر و مشکل‌پسند بود. آرام آرام قدرت نویسندگی در او بارور شد. استعارات و تشبیه‌های او به قدری گویا و صمیمی است که انسان را مجبور به مطالعه آثارش می‌کند.

مصطفی را که به یاد داری، اوایل طلبگی یک شخصیت بسیار بذله‌گو و شوخ‌طبع بود. در مجلسی که او حضور داشت، همه از خنده روده‌بر می‌شدند، قدرت تقلید صدا یا رفتار همه را دارد، به راحتی می‌تواند هزار نفر آدم را دور خود جمع کند و ساعت‌ها بخنداند. البته از همان اول در کار تحصیل و طلبگی بسیار جدّی بود. بعدها به این نتیجه رسید که از این توانایی فقط باید در حدّ ضرورت و برای انجام رسالت بزرگ طلبگی استفاده کند. می‌گفت: من دلقک نیستم که از من انتظار ادا و اطوار داشته باشید. با شوخی و طنز و

متلک هم نمی‌توان تأثیرات عمیق تربیتی ایجاد کرد.

المَزحُ فی الکلامِ کالمِلحِ فی الطّعامِ.

شوخی، به اندازه نمک غذا (پسندیده) است.

اگر کم باشد، نمی‌شود آن را خورد و اگر زیادتر از حدّ شود، آدم را خفه می‌کند. الآن در جمع خودمان خیلی کم شوخی می‌کند و می‌گوید: «این توانایی من مقدمهٔ جذب مخاطب است، الآن که شما همه جذب من هستید، باید به ذی‌المقدمه برسیم و در مقدمه نمانیم! ».

در ورزشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، پادگان‌ها، دانشگاه‌ها و مساجد برنامه دارد و بیش از ۲۰ گروه مطالعاتی فعال در میان جوانان تشکیل داده است. حضور او در مراکز تجمع جوانان، هم لذّت‌بخش است و هم یاد خدا را در دل‌ها زنده می‌کند. تقریباً همهٔ جوانان از معنویت او درس می‌گیرند.

محمود در فلسفه و عرفان نظری سر آمد دوستان ما است و هر گره کوری را با اشاره باز می‌کند. او مرجع علمی ما در مسائل کلامی و فلسفی است و با حوصله‌ای که دارد، به همهٔ دوستان سرویس می‌دهد. بسیاری از پایان‌نامه‌ها و تحقیق‌ها با نظارت و راهنمایی او به نتیجه رسیده است. در ضمنِ کار حوزوی، مقالات و مجلات تخصصی را مرتب مطالعه می‌کند و در سمینارها و میزگردها شرکت فعال دارد. چندین مناظره و گفت و گوی آزاد از ایشان در شبکهٔ چهار سیما پخش شده است. در کار خودش یک پهلوان است و گویا بر همهٔ منابع تسلط دارد. الآن گروه‌های تخصصی فلسفه و عرفان نظری تشکیل داده و به قول خودش می‌خواهد، وجود خودش را تکثیر کند.

سیدرضا از ابتدای طلبگی تدریس علوم حوزوی را شروع کرد. ذوق خدادادی عجیبی در تدریس و مدیریت کلاس دارد. اکثر دروس را خصوصی یا در مدارس حوزه تدریس کرده است. او معتقد است که یک مدرس حوزوی حق ندارد، یک کتاب را بیش از ۳ بار تدریس کند. خودش هر متن را حدّاکثر دوبار درس می‌گوید. بار اول برای هر ساعت تدریس، حدود ٤ ساعت مطالعه و فکر می‌کند؛ بار دوم، فقط ٤٥ دقیقه وقت می‌گذارد و می‌گوید: «اگر بار سوم درس بدهم، هم به خودم، هم به طلّاب و هم به اساتید دیگر خیانت کرده‌ام؛ به خودم خیانت کرده‌ام، زیرا رشد نمی‌کنم، به طلّاب خیانت کرده‌ام، چون درس برایم خسته‌کننده و تکراری است و حوصله توضیح و تفهیم کامل را ندارم یا مطلب برایم خیلی واضح است و اشکالات ابتدایی طلبه را درک یا تحمل نمی‌کنم. به اساتید دیگر خیانت کرده‌ام، زیرا جای کسان دیگری را که می‌خواهند تدریس این کتاب را تجربه کنند و توان خود را ارائه نمایند، اشغال کرده‌ام و به سیستم آموزشی حوزه خیانت کرده‌ام، زیرا آن را از بالندگی، پویش و تکامل باز داشته‌ام. »

محمّدجعفر که از ایام دبیرستان به احکام فقهی علاقه‌مند بود و رسالهٔ مراجع تقلید را حفظ بود، در سال‌های اول حوزه، بهترین پاسخ‌گوی سؤال‌های شرعی طلبه‌ها بود. بعد هم عمدهٔ فعالیت خود را بر فقه و اصول فقه متمرکز کرد. امروز، اگر نگوییم مجتهد است، تا اجتهاد راه زیادی ندارد، لطف کار او این است که مسائل

جدید فقهی را هم دنبال می‌کند و به نظریات نوین در علم اصول عنایت زیادی دارد و علاوه بر دروس رسمی حوزه، مجلات تخصصی فقه و اصول را مطالعه می‌کند. دانش حقوق جدید و علوم وابسته به فقه و اصول را به خوبی فراگرفته است و به عنوان یک محقق توانا چندین اثر در عرصه‌های نوپیدای فقه نگاشته است.

سید ضیاء علاوه بر تحصیل، امام جماعت یکی از مساجد است، کار او را فقط باید ببینی، مسجد را به یک کانون معرفت، معنویت و تربیت تبدیل کرده، یا اگر درست‌تر بخواهم بگویم، مسجد را به جایگاه اصلی خود باز گردانده. ده‌ها فعالیت تعلیمی، تربیتی، ورزشی و خدماتی، در آن‌جا بدون چشم‌داشت، انجام می‌گیرد که همهٔ محله را تحت تأثیر قرار داده. برای فعالیت در مسجد، یک طرح جامع صد صفحه‌ای تنظیم کرده و آرام آرام آن را به جریان انداخته است. با همهٔ جوانان و نوجوانان آشنایی و ارتباط دارد. مدارس محل را هر چند یک‌بار به مسجد دعوت می‌کند و یا خود به آن‌جا می‌رود.

صندوق قرض‌الحسنه مسجد بسیاری از نیازهای اقتصادی اهل محل را تأمین می‌کند. کلاس‌های مختلف دینی و غیردینی در مسجد دایر کرده است و از فضای مسجد حدّاکثر استفاده را می‌کند. مردم محل این قدر به او اعتماد دارند که همهٔ مشکلات و مسائل خود را با او مطرح می‌کنند. تقریباً با زندگی شخصی همهٔ اهل محل آشناست. بسیاری از دعواهای خانوادگی یا کاری افراد را با درایت حل کرده است. به عیادت اکثر مریض‌های محل می‌رود، به خانوادهٔ شهدا رسیدگی می‌کند، از احوال افراد، زودتر از همهٔ اهل محل آگاه است. بسیج آن مسجد فعال‌ترین بسیج شهر است؛ بچه‌های محل آگاه‌ترین بچه‌های شهر و آن محله سالم‌ترین محلهٔ شهر. در مسجد برای جوانان، گروه‌های مطالعاتی و بحث تشکیل داده و برای هر گروه یک سرگروه معین کرده و خودش به بحث‌ها نظارت دارد.

آن مسجد محل تردد شخصیت‌های معنوی و علمی است که مرتب به آن‌جا دعوت می‌شوند و از وجودشان استفاده می‌شود. برنامهٔ نهی از منکر را در مسجد و محل نهادینه کرده و با ملایمت، ولی قاطعانه جلوی ناهنجاری‌ها را می‌گیرد. در این ۷ سالی که او امامت جماعت را در مسجد به عهده دارد، بیش از ۲۰ طلبه تربیت کرده است، بقیه جوانان مسجد هم بچه‌های متعهد دانشگاه یا جاهای دیگر هستند. الآن بسیاری از مساجد دیگر، از فعالیت این مسجد الگو گرفته‌اند و برنامه‌های آن را اجرا می‌کنند.

من با دیدن این نیروهای پرشور و سربازان مخلص، آینده اسلام و حوزه‌های علمیه را بسیار امیدوارکننده می‌بینم. طلبه‌هایی که معنای طلبگی را دریافته‌اند و همّت خود را برای رضای امام زمان (عج) و انجام وظایف صنفی متمرکز کرده‌اند، طلبه‌هایی که با تحمل همهٔ سختی‌ها و ناملایمات، با پشتکار و استقامت، در فهم و تبلیغ و تحقق دین و دفاع از ارزش‌های دینی و مبارزه با بدعت‌ها می‌کوشند و زمینه‌ساز ظهور حضرت مهدی (عج) می‌شوند، طلبه‌هایی که مشمول عنایات خاص خدا و امام عصر (عج) هستند:

اِذا أرادَ اللّهُ بِعَبدٍ خَیراً فَقَّهَهُ فی الدّینِ[۳]؛

هرگاه خدا برای بنده‌ای خیر بخواهد او را با دین خود عمیقاً آشنا می‌گرداند.

من برای همهٔ این دوستان عزیزم که با تمام وجود، در برداشتن مسئولیت سنگین حوزه‌های علمی نقش ایفا می‌کنند و هر یک گوشه‌ای از این بار را بر دوش گرفته‌اند، از صمیم قلب دعا می‌کنم و از خدا می‌خواهم که در قیامت هم با آنان محشور باشم.

از توصیه‌های مکرر حاج آقا این بود که می‌گفت: در جبههٔ جنگ فرهنگی، همه نباید آرپی‌جی‌زن باشند، به همهٔ نیروهای متخصص نیاز هست! البته نیرو باید کارآمد باشد، نه این‌که در حملهٔ اول تلف شود. هر کس که تجهیزات فعالیت فرهنگی، یعنی آشنایی با دین در حدّ کافی را در اختیار داشته باشد، متناسب با توان و ذوق خود، یک کار را عهده‌دار می‌شود؛ یکی نویسنده، یکی سخنران، یکی محقق و.. . اتفاقاً اکنون پس از ۱۵ سال بافت عمومی دوستان ما همین‌گونه است.

در جلسه‌ای که دو هفته یک‌بار داریم و تو گاهی در آن شرکت داشته‌ای، انواع و اقسام توان‌مندی‌ها مشاهده می‌شود. صمیمیت ما با هم، مرهون همین جلسه و توجه ویژه حاج آقا است. این قدر با هم صمیمی هستیم که برای استفاده از اموال یکدیگر، احتیاج به اجازه گرفتن نداریم و این قدر هوای هم‌دیگر را داریم که هیچ‌کس احساس نگرانی نمی‌کند.

حاج آقا مرتب سفارش می‌کرد که حقوق هم‌دیگر را رعایت کنیم و بهانهٔ صمیمیت باعث نشود که مراعات حال هم را نکنیم. می‌گفت: «اگر کتاب امانی را به موقع تحویل ندادی، یک آسیب بزرگ به جمع وارد کرده‌ای! اعتماد را از بین برده‌ای و همه را از مزایای این حسن اعتماد محروم کرده‌ای».

× × ×

برادر عزیزم، ۱۵ سال است که من در قم زندگی می‌کنم و طلبه هستم، در این مدّت یک لحظه از طلبگی پشیمان یا ناراضی نبوده‌ام. من گرچه مثل تو صاحب امکانات رفاهی نیستم، ولی گمان می‌کنم که بسیار بیش از تو از کاستی‌ها و کمبودهای زندگی لذّت می‌برم. گرچه هنوز خانه مسکونی ندارم و اجاره‌نشینی می‌کنم، ولی افتخار شرکت در انجام وظیفهٔ سربازی امام زمان (عج) را دارم و از شعف این سربازی در پوست خود نمی‌گنجم، وقتی شنیدم علامهٔ طباطبایی هم تا اواخر عمر منزل شخصی نداشت، خیلی خیالم راحت شد. همسر من به اندازه هیچ یک از خواهرانش طلا ندارد؛ لباس و کفش اعیانی هم تا به حال نپوشیده است. ۱۰ سال در زیرزمین اجاره‌ای یک منزل کوچک زندگی کرده و ماه‌هایی که به مسافرت تبلیغی رفته‌ام، به تنهایی و بدون حضور من با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کرده است، ولی ده‌ها برابر بیش از همه زن‌های اشراف‌زاده و پول‌دار، احساس عزت و غرور می‌کند و به انجام وظیفهٔ شوهرداری و تربیت فرزند بر خود می‌بالد.

---

[۳] کافی ج۱، ص ۳۲.

همسر من یک لحظه از ازدواج با من پشیمان نشده و یک بار هم گلایه نکرده است. من به داشتن چنین همسری که با تحمل انواع سرزنش‌ها، متلک‌ها و کاستی‌ها به زندگی طلبگی عشق می‌ورزد، افتخار می‌کنم و او از این‌که به قول خودش خادم سرباز امام زمان (عج) است، در پوست خود نمی‌گنجد.
روزی که این جمله را از او شنیدم مو بر اندام من راست شد، در مقابل او سر به زیر انداختم و از محضر حضرت حجت (عج) شرمنده شدم، امّا در خلوت، اشک شوق ریختم و دعایش کردم و از آن تاریخ تاکنون، هزار بار به این همه معرفت و عظمت آفرین گفته‌ام.. . .
بسیاری از سؤال‌های عقیدتی و ابهام‌های ذهن من به برکت همین طلبگی حل شده است و اکنون توان پاسخ‌گویی روان و قانع‌کننده به پرسش‌های جامعه را دارم. من افتخار می‌کنم که با ترجمه و تفسیر اجمالی قرآن، نهج‌البلاغه، و بسیاری از کتب حدیث آشنا هستم؛ با میزان‌الحکمه رفاقت خاص دارم؛ یک دوره آثار شهید مطهری را مطالعه کرده‌ام و آرای علمی علامه طباطبایی را درک می‌کنم.
من امروز از ارتباط فراوان با قرآن و حدیث و شخصیت‌های وارسته حوزه که موجب برکات معنوی فراوان برایم شده، به خود می‌بالم. درست است که مسئولیت من بسیار سنگین است و به قول تو کمر آدم را می‌شکند، ولی به لطف خدا امیدوارم، زیرا خدا فرموده است:

ان تَنصُروا اللّهَ یَنصُرکم وَ یُثَبِّت أقدامَکم.

اگر من و تو هر روز صبح به قصد یاری دین خدا سر کار برویم، در هر کاری که باشیم، خدا ما را یاری می‌کند و استوار می‌سازد. امدادهای غیبی خدا هم شامل حال ما می‌شود. مگر فرشتگان خدا، فقط مأمور تأیید اصحاب بدر و اُحد بودند؟ همین الآن هم مؤمنان را تأیید می‌کنند و رعب در دل دشمنان می‌افکنند.
من معتقدم، همان‌گونه که برای آموزش فیزیک و ریاضی و قواعد بهداشتی، هر ۳۰ نفر یک معلّم می‌خواهند، برای تعلیم و تربیت دینی هم، هر ۳۰ نفر یک معلّم دین‌شناس وارسته نیاز دارند. با این حساب فقط برای کشور خودمان چند صد هزار طلبه دیگر احتیاج داریم! تو ممکن است جمعیت فراوان طلّاب را که در درس فلان عالم بزرگ شرکت می‌کنند، دیده باشی، ولی در کنار آن باید تقاضای فراوان بشریت را برای استفاده از روحانی ببینی. در کشور خود ما شهرها، روستاها، ادارات، مدارس، مساجد، هیئات، مراکز تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و.. . همه متقاضی روحانی هستند.
در کشورهای دیگر هم، دانشگاه‌های معتبر دنیا، متقاضی استاد اسلام‌شناسی یا شیعه‌شناسی هستند، مردم و مسلمان‌های سراسر جهان به مبلّغ نیاز دارند و این در حالی است که تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های تراز اول حوزهٔ ما در حوادث قبل و پس از انقلاب، یا به شهادت رسیدند و یا برحسب وظیفه به مشاغل دیگر روی آوردند.
استقبال از حوزه هم در میان جوانان بسیار کم است، هر سال بیش از ۱/۵ میلیون نفر متقاضی ورود به دانشگاه هستند که چند صد هزار نفر از آنان جذب می‌شوند، ولی اقبال نسبت به حوزه بسیار کم است و هر

سال فقط چند هزار نفر در سراسر ایران به آمار حوزویان افزوده می‌شود. نرخ ریـزش همـین تعـداد انـدک طلبه هم بسیار بالا است. خلاصه این‌که به نظر من نیاز به منابع انسانی و نیروهای حوزوی بسیار زیاد است. پیامبراکرم (ص) به امیرمؤمنان (ع) فرمودند:

اگر یک نفر به‌دست تو هدایت شود، از آن‌چه خورشید بر آن می‌تابد، ارزنده‌تر است. [٤]

یعنی تأمین «نیازِ به حقیقت و هدایت» برای انسان، از تأمین همهٔ نیازهـای مـادی ارزش‌منـدتر اسـت. همـهٔ نیازهای مادی، به جسم بازگشت دارد و در ترکیب وجودی ما، جسم به منزلهٔ حیوانی است کـه روح مـا را جابجا می‌کند. اگر انسانیت ما ضعیف، نحیف و ناتوان باشد، چه فایده از پروار کردن آن حیوان؟

× × ×

برادر عزیزم! نیاز به تربیت در جامعهٔ امروز، بسیار روشن است و فقط کودکان و کوته‌فکران هستند که انسان را به خور و خواب و خشم و شهوت تفسیر می‌کنند. دستگاه عظیم آموزش و پرورش در همهٔ کشورها ناظر به همین نیاز تشکیل شده و باید تقویت هم بشود. کار ما طلبه‌ها هم معلّمی اسـت. چطـور شخصـیت یـک معلّم یا استاد دانشگاه موجّه و محترم است؟ طلبه‌ها هم به دنبـال تعلـیم و تربیـت هسـتند و سـطح فکـر و فرهنگ جامعه را بالا می‌برند. البته نه فرهنگ لذّت‌طلبی مادی و تولید ٤٠٠ رقم پنیر یا صدها قلم شکلات و دسر و شیرینی و بستنی و محصول غذایی یا.. . .

این تولیدات، حاصل فرهنگ ماده‌گرا و نتبیجهٔ لذّت‌جویی بشر امروز در تمدن غربـی اسـت، منظـور مـن از فرهنگ، فرهنگ استفاده از معرفت است و توجه به ابدیت و دریافت حقیقت و تجربهٔ معنویت و رسیدن به انسانیت. منظور من از فرهنگ، فرهنگ اسلام است که به رشد نیمهٔ پنهان وجود انسان اهمیتی بسیار بیش از بهره‌گیری جسم او می‌دهد و انسان را به کام‌گیری از لذایذ و غوطه‌وری در خوشـی‌هـا و غفلـت‌هـا معنـی نمی‌کند.

برادر عزیزا! استاد دانشگاه معمولاً نیاز علمی دانشجوی خود را و نیاز علمی اجتماع را در نظر می‌گیـرد و در وجود خود برای رفع این نیاز احساس مسئولیت می‌کند. شاید تمام همّ و غمّ او انتقال توده‌ای از اطلاعـات به ذهن مخاطب است، امّا روحانی علاوه بر آن‌که وظیفهٔ ارائهٔ انبوهی از گزاره‌ها به فضای ذهن مخاطـب را دارد، وظیفهٔ تربیت را نیز بر دوش دارد؛ یعنی روحانی باید با دل و جان مخاطب هم ارتبـاط برقـرار کنـد و تمایلات و انگیزه‌ها و حساسیت‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و اراده‌های او را هم تحت تـأثیر قـرار دهـد. تعلـیم و تربیت یا به قول قرآن تعلیم و تزکیه، دو وظیفهٔ همدوش برای حوزویان است که دو دغدغه و دو مسئولیت برای آن‌ها ایجاد می‌کند. معّلم موفق در کلاس درس، معلّمی است که بتواند بیشترین گزاره‌ها را با کمتـرین زحمت، به ذهن دانشجوی خود سرازیر کند، امّا مربی موفق در مَسـند تربیـت، کسـی اسـت کـه بیشـترین انگیزش را در جان مخاطب خود ایجاد کرده باشد.

---

[٤] بحارالانوار ج۳۲، ٤٤٧.

لازم نیست یک واعظ بر سر منبر، مطالب جدید بگوید، دغدغهٔ اصلی او آموزش نیست. واعظ موفق کسی است که وقتی از منبر او استفاده کردیم، تصمیم قاطع گرفته باشیم که عوض شویم و خود را درست کنیم. تأثیر کلام واعظ در تغییر اراده و تصمیم‌گیری‌های ما است. البته گاهی مطالب نو و تازه هم می‌گوید. به این ترتیب، متوجه می‌شوی که از این جهت رسالت حوزه دو برابر رسالت دانشگاه است. شاید دانشجو یا استاد دانشگاه بتواند برای خود یک «زندگی علمی» تشکیل دهد، ولی طلبه یا استاد حوزه، باید یک «زندگی گستردهٔ دینی» داشته باشد و در همهٔ ابعاد رشد کند. ارتباط با تودهٔ مردم، اخلاق محمّدی (ص)، تواضع، توجه به نیازهای عموم مردم، سر زدن به همسایه‌ها و خبرگیری از آن‌ها، شرکت در غم و شادی دیگران، صلهٔ ارحام، سلام کردن به کودکان، پاسخ دادن به پرسش یک جوان، راهنمایی یک نیازمند، حتی تلاش برای رفع مشکلات مادی مردم و.. . ، از وظایف یک طلبه است که باید برای انجام آن وقت بگذارد. روحانی با فرهنگ عمومی ارتباط برقرار می‌کند و نمی‌تواند در یک فضای علمی تخصصی باقی بماند، زیرا دو رسالت را با هم باید انجام دهد؛ تعلیم و تربیت.

راز موفقیت پیامبراکرم (ص) در تغییر فرهنگ جاهلیت نیز همین بود. اکنون در برخی از شهرستان‌ها و محله‌های کشور، به عیان شاهدیم که وجود یک روحانی وارستهٔ عامل، چقدر در فرهنگ عمومی تأثیر داشته، هر چند آن روحانی قدرت بیان فوق‌العاده‌ای نداشته باشد و از نظر علمی متوسط باشد! آیا تنها عامل جذب مردم و تأثیرگذاری بر آن‌ها کرّ و فرّ علمی و قدرت بیان است؟ من اصلاً این‌گونه فکر نمی‌کنم. امام صادق (ع) فرمودند:

کونوا دُعاةَ النّاسِ بِغَیرِ أَلسِنَتِکم. [5]

مردم را با غیرزبان (به راه خدا) دعوت کنید.

معلوم می‌شود که تأثیرگذاری عمل در دعوت به سوی حقیقت بسیار بیش‌تر است. بنابراین، اگر من در ضمن کار علمی و فعالیت درسی و تحصیلی به کارهای دیگر هم می‌پردازم، بر من عیب نگیر. رهبر انقلاب با این مشغولیت کاری که دارد، برنامهٔ سرکشی به خانواده‌های شهدا و مردم مستضعف را ترک نکرده است. برای جوانان خطبهٔ عقد می‌خواند و ارتباطات مردمی فراوان دارد و همین‌ها موجب محبوبیت و تأثیرگذاری ایشان در میان مردم و جوانان است. طلبه باید همهٔ دستورات دین را با هم انجام دهد، نمی‌شود فقط به توصیهٔ علم‌آموزی عمل کند و توجه به همسایه را رها کند.

برادر عزیزم! اگر بخواهیم یک ساختمان بسازیم، به چند نیرو احتیاج داریم؟ مهندس، معمار، کارگر، لوله‌کش، برق‌کش، نقاش و.. . حال اگر بخواهیم یک جامعه اسلامی بسازیم و یک تمدن تاریخی را بر اساس اسلام بنا کنیم، به چند نیروی دین‌باورِ زمان آگاهِ وارسته احتیاج داریم؟ این نیروها از کجا باید تأمین شود؟

---

[5] بحارالانوار ج٦٧، ص٣٠٩.

فرهنگ و تربیت جامعه به متولی نیاز دارد. در محیط کوچک خانواده، خدای متعال یک عنصر فرهنگی و تربیتی که مادر نام دارد را در کنار یک عنصر اقتصادی که پدر نام دارد، قرار داده و پدر را مأمور کرده تا نگرانی اقتصادی خانواده را برطرف سازد تا مادر فارغ‌البال و بدون دغدغهٔ معیشت در یک محیط آرام، به وظیفهٔ تربیت بپردازد. در محیط بزرگ جامعه، آیا به یک نهاد فرهنگی و تربیتی نیاز نیست؟

مشخص است که برای برپا ماندن این نهاد فرهنگی – تربیتی بودجه ثابتی باید در نظر گرفته شود، همانطور که تأمین نیازهای مادی به صَرف هزینه‌ای وابسته است. آن‌چه که به عنوان شهریه و کمک هزینهٔ تحصیلی به طلبه‌ها داده می‌شود پاسخ به همین نیاز است. امروزه در همه جای دنیا برای آموزش و بهینه‌سازی منابع انسانی در قالب بورس تحصیلی و فرصت مطالعاتی بودجه‌های میلیونی و میلیاردی خرج می‌شود و البته در مقابل، نیروهای توانا و کارآمدی که به‌دست می‌آیند در توسعهٔ مطلوب آن مراکز بسیار مؤثرند. به واقع بودجه‌ای که برای تحصیل طلبه‌ها از محل وجوهات شرعی قرار داده شده است بودجه‌ای است که خدای متعال و امام زمان (عج) برای بورسیهٔ دانشجویان علوم دینی قرار داده‌اند تا از رهگذر آن نیروهای کارآمد و توان‌مندی تربیت شوند و در نشر دین اسلام و ترویج فرهنگ محمّدی (ص) نقش ایفا کنند.

حسین جان، من هم مثل تو و مثل همهٔ دیگران علاقه دارم از همهٔ علوم سر در بیاورم؛ فیزیک، ریاضی، پزشکی و کارگردانی بلد باشم و همهٔ هنرها و حرفه‌ها را تجربه کنم، امّا با این فعالیت بزرگی که انتخاب کرده‌ام، چقدر فرصت پرداختن به امور متفرقه را دارم؟ من فکر می‌کنم که اگر در ضمن دروس حوزوی رشتهٔ پزشکی را می‌خواندم، نه پزشک خوبی بودم و نه روحانی موفقی؛ گرچه پرستیژ اجتماعی و پُز ویژه‌ای برای خود به‌دست آورده بودم. من از این‌که ریاضی و شیمی بلد نیستم، احساس حقارت نمی‌کنم و از این‌که دانشگاه نرفته‌ام، پشیمان نیستم و غصّه نمی‌خورم، زیرا یک مسئولیت مهمّ دیگر را انجام می‌دهم، مگر با یک دست چند هندوانه می‌توان برداشت؟

روحانیت تنها نهاد اجتماعی‌ای است که خداوند مستقیماً برای تأمین کادر آن اقدام کرده است. خدای جهان برای نیاز جامعه به کسب و تجارت یا پزشکی و مهندسی یا رانندگی و آهنگری، به صورت مستقیم نیرو نفرستاده است، امّا برای رفع نیاز بشر به دین، اخلاق و معنویت ۱۲٤۰۰۰ انسان صالح، ارسال داشته و آن‌ها را به گونه‌های مختلف تأیید و هدایت کرده است.

روحانیت تنها نهاد اجتماعی‌ای است که خداوند به تکمیل نیروی آن فرمان داده است و در آیه ۱۲۲ سوره توبه فرموده است:

> ما كانَ الْمُؤمِنونَ لِينفِروا كافّةً، فَلَولا نَفَرَ مِن كلِّ فِرقَةٍ مِنهُم طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهوا فی الدّینِ وَ لِیُنذِروا قَومَهُم إِذا رَجَعوا إِلَيهِم لَعَلَّهُم يحذَرون؛

همهٔ مؤمنان که نمی‌توانند از خانه و کاشانه خود کوچ کنند (و به تأمین این نیاز بپردازند)، ولی لااقل باید در میان جامعه از هر گروهی دسته‌ای کوچ کنند، تا با دین خدا آشنایی عمیق پیدا کنند و پس از آن‌که به سوی

قوم خود بازگشتند، آن‌ها را از خدا بترسانند، شاید که آن‌ها حذر کنند.

در این آیه خدا به تشکیل یک صنف و نهاد اجتماعی فرمان داده، نهادی که مسئولیت فهم عمیق دین و پاسداری از آن را بر عهده داشته باشد و در ارتباط با مردم، اخلاق عملی آن‌ها را اصلاح کند و معرفت آن‌ها به خدا را افزون کند. فهم دین، تبلیغ دین، اجرای دین و دفاع از دین، وظایف این نهاد است که خداوند به تشکیل آن امر کرده است.

× × ×

من امروز به شجره‌نامه صنفی خود که به‌دست قدرت خدا مهره‌چینی شده است، افتخار می‌کنم. عالمان ربّانی و مردان خدا در شمار پدران صنفی طلّاب علوم دینی هستند. کتاب‌ها و رساله‌هایی که دربارهٔ عالمان بزرگ اسلام نوشته شده، نشان می‌دهد که همه آن‌ها دورهٔ طلبگی را گذرانیده‌اند و سپس در شمار عالمان بزرگ قرار گرفته‌اند. طلبگی سلسله‌ای است متصل به عالمان بزرگ تا دورهٔ امامان و سپس خود امامان، و امامان خود ادامه‌دهندهٔ وجودی و تربیتی پیامبران هستند، نسب‌نامهٔ طلّاب به مردان بزرگ تاریخ منتهی می‌شود و صف طولانی روحانیت تاریخ، قافله‌سالاری مانند نوح (ع) و ابراهیم (ع) دارد.

طلبه از نظر صنفی و شغلی از تبار پیامبران است و سلالهٔ ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عسیی (ع)، محمّد (ص) و وارث علی (ع)، فاطمه (س) و حسین (ع). . . و این بسیار افتخارآمیز است و مسئولیت آفرین. العُلَماءُ وَرَثَةُ الأنبِیاء.

نیاکان صنفی من انبیا و اولیا هستند؛ یعنی وظایفی را که آن‌ها بر دوش داشته‌اند و خدمتی را که آن‌ها در جامعه انجام می‌داده‌اند، امروز من بر عهده گرفته‌ام. پیامبران خدا به واسطهٔ وحی با پیام خدا آشنا شدند، ما نیز در دورهٔ تحصیل خود با سخن خدا آشنا می‌شویم. پیامبران، مردم را به خدا و تقوی دعوت می‌کردند، و سخن خدا را به مردم انتقال می‌دادند، ما هم همین خدمت اجتماعی را برگزیده‌ایم. پیامبران در راه دفاع از دین و تحقق ارزش‌های الهی کوشیدند، وظیفهٔ ما نیز همین است. پیامبران به تعلیم و تربیت و هدایت مردم پرداختند. ما هم در همین مسیر گام برمی‌داریم. پیامبران بدون توقع پاداش، در معرض آزار و توهین و تمسخر مردم قرار گرفتند، ما هم باید انتظار این همه را داشته باشیم و تحمل آن را از پیامبران بیاموزیم، پس اگر گفتم که همکار امام زمان (عج) هستم، گزافه نگفتم، تعجب نکن. من افتخار می‌کنم که از ذرّیهٔ صنفی اولیای برگزیدهٔ خدا هستم و تو هم دعا کن که خلف صالحی باشم.

از میان همهٔ نعمت‌ها، خدا تنها بر نعمت بعثت پیامبر منّت گذاشته است، و فقط این یک نعمت را به رخ انسان کشیده است. بعثت پیامبر برای تلاوت آیات بر مردم و تزکیه و تعلیم آن‌ها است، و مگر امروز وظیفهٔ من غیر از این است؟

خدمتی که من باید به جامعه عرضه کنم، رفع مهمّ‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز انسان‌ها است. نیاز انسان به معنا، نیاز انسان به انسانیت، نیاز انسان به خدا، نیاز انسان به آسمان، و نیاز انسان به هدایت.. . و من باید مردم را

با مهم‌ترین حقیقت هستی، یعنی خدا آشنا کنم.
اگر ارزش علوم را به موضوعشان بدانیم، علوم حوزوی ارزش‌مندترین علوم هستند، مثلاً یک دبّاغ با پوست حیوان مرده سروکار دارد، موضوع کار یک پزشک، جسم انسان زنده است، امّا موضوع علوم حوزوی خداست و روح انسان که برترین موضوعات است. البته مشخص است که علمِ بدون عمل وبال گردن انسان و حجاب اکبر است، ولی به هر حال عمل بدون علم و معرفت هم ارزش کامل ندارد، به قول حضرت امام (ره) باید وارد این حجاب شد تا آن را درید.
چند روز پیش پسر حاج عبداللّه را دیدم که سال گذشته در دانشگاه قبول شده بود. می‌گفت علاقه دارم که به حوزه بیایم و در آن‌جا مشغول شوم. چند ساعت با هم صحبت کردیم. هدف اصلی او از آمدن به حوزه، آشنایی با محتوای دین و قرار گرفتن در محیط خودسازی بود. می‌گفت محیط دانشگاه ما، برای رشد و تکاملِ معنوی مناسب نیست و آدم گرفتار غفلت می‌شود. من ضمن این‌که با دیدگاه او مخالفت کردم، او را در انتخاب حوزه تشویق کردم. به او گفتم: «من هم اوایل فکر می‌کردم با ورود به حوزه و قرار گرفتن در مدرسهٔ علمیه از شر شیطان و هوای نفس خلاص می‌شوم. امّا شیطان هم با من به حوزه آمد و الآن هم دارد با من درس می‌خواند! » شَیطانُ العُلَماءِ أعلَمُ الشَّیاطین، شَیطانُ الفُقَهاءِ أفقَهُ الشَّیاطین، شَیطانُ الزُّهّادِ أزهَدُ الشَّیاطین.
اگر وظیفه ما خواندن درس دانشگاه باشد، رها کردن دانشگاه و رفتن به حوزه، خودش تبعیت از شیطان است، نه اطاعت از خدا و انجام وظیفه.
خودسازی با اطاعت فرمان خدا و بندگی خالصانه حاصل می‌شود، نه با تغییر محیط. به علاوه، اگر تو در محیط دیگری هستی که برای مبارزه با هوای نفس زحمت بیش‌تری را باید متحمل شوی، به همان نسبت رشد بیشتری هم می‌کنی و تلاش بیشتر ثمرهٔ فراوان‌تری برای تو دارد.
خدای شکور أجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند و مقدار سعی تو را در مقایسه با کسی که در محیط پاک‌تری است می‌بیند و ارج می‌نهد. چه بسا کاسب یا پینه‌دوزی که از نظر درجات معنوی و رشد انسانی از مرجع تقلید و آیه اللّه العظمی جلوتر باشد. بندگی خدا به اسم، عنوان و شهرت نیست، بلکه به معرفت و اطاعت است که با عمل حاصل می‌شود.
این که می‌گویی به حوزه می‌روم تا خودسازی کنم، گرچه نشان از نگرانی بسیار مبارکی در وجود تو دارد و علامت زنده بودن فطرت خداجویی و حقیقت‌طلبی در نهاد تو است، امّا باید این‌گونه تکمیل شود که وظیفهٔ خودسازی فقط وظیفهٔ حوزویان نیست. ما، قبل از آن‌که به حوزه بیاییم وظیفهٔ خودسازی داشته‌ایم. حتی اگر حوزه هم نمی‌آمدیم و شغل دیگری می‌داشتیم، می‌توانستیم و می‌بایست که خودسازی کنیم. بسیاری از اصحاب پیامبراکرم (ص) مشاغل سادهٔ اجتماعی داشتند، ولی درجات بلند معرفت و معنویت را هم پیموده بودند. مگر ابوذر غفاری جز یک روستایی ساده بود؟ مگر میثم تمار خرمافروش نبود؟ در عصر خودمان، پیر

پالان‌دوز، شیخ رجبعلی خیاط، مرحوم حدّاد و دیگران، مگر جزو اولیای خدا نبودند؟ پس وظیفهٔ تهذیب نفس مربوط به بُعد انسانی ماست، نه بُعد صنفی، گرچه تأیید می‌کنم که زمینه‌های رشد معنوی در حوزه فراهم‌تر است، تذکر مستمر، فراغت بال، ارتباط با شخصیت‌های وارسته، انس با منابع مهمّ معرفت و.. . در این زمینه‌سازی مؤثر هستند».

امّا با این همه، او را به ورود به حوزه تشویق کردم. علی‌رغم این‌که از نیاز دانشگاه به نیروهای متدین و متخصص آگاه هستم، علی‌رغم این‌که اهمیت رشتهٔ تحصیلی او را هم به‌خوبی می‌دانم؛ می‌دانی چرا؟

چون اولاً نیاز حوزه را به داشتن نیروی کارآمد، بسیار بیشتر از دانشگاه می‌دانم. ثانیاً موانع ورود به حوزه آن‌قدر زیاد است که با این همه نیاز، در جذب علاقه‌مندان ناکام است. دانشگاه بالاخره نیروی خود را جذب می‌کند، امّا حوزه، بسیاری از موجودی خود را هم از دست می‌دهد، اگر روزی به پزشک یا مهندس نیاز داشته باشیم، از سایر کشورها هم می‌توانیم تأمین کنیم؛ مثل آن‌که در زمان جنگ پزشک پاکستانی و تایلندی در کشور ما، فراوان بود. امّا برای تأمین نیاز به روحانی به کجا باید رو بیاوریم؟

علاوه بر این نیروی متعهدی که باید به دانشگاه راه یابد و متخصص بسیجی گردد، به همّت عالمان وارسته تربیت می‌شود. به او گفتم: «تو اگر به دانشگاه بروی تنها یک نیرو برای دفاع از اسلام هستی، ولی اگر در حوزه موفقیت پیدا کنی، می‌توانی ده‌ها نیرو برای حمایت از مکتب اهل‌بیت (ع) تربیت کنی.

سخنم خیلی طولانی شد. إن شاء اللّه حوصله‌ات سر نرفته باشد. راستش علاقهٔ تو به این مباحث، مرا وادار به پرگویی می‌کند. امیدوارم به زودی تو را ببینم و از نزدیک با هم گفت و گو کنیم. کتاب ارزش‌مند **حوزه** اثر استاد مصباح و نیز کتاب **حوزه و روحانیت** اثر مقام معظم رهبری را برایت ارسال می‌کنم. در اوقات فراغت آن را مطالعه کن و نظراتت را برایم بنویس. به همهٔ بستگان هم سلام برسان.

برادرت، محمّد